

تحلیل گفتمانی مبتنی بر لایه زبانی (با تأکید بر بسامد و تأثیر واژگان کلیدی) در بخش حماسی شاهنامه با تکیه بر داستان رستم و اسفندیار

فرحناز نعمتی هولاسو^۱، غلامرضا داودی پور^۲، ثریا رازقی^۳

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

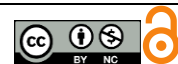
۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: davoudipour.g@wtiau.ac.ir

چکیده

این پژوهش با تمرکز بر سبک‌شناسی گفتمانی شاهنامه به تحلیل گفتمانی مبتنی بر لایه زبانی (با تأکید بر بسامد و تأثیر واژگان کلیدی) در بخش حماسی شاهنامه با تکیه بر داستان رستم و اسفندیار می‌پردازد. پژوهش حاضر بر این پیش‌فرض استوار است که شاهنامه نه فقط متنی ادبی، بلکه گفتمانی تاریخی - فرهنگی است که در آن ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها و روابط قدرت بازنمایی می‌شوند. هدف اصلی پژوهش، تبیین سازوکارهای زبانی و روایی در تولید گفتمان حماسی و آشکارسازی ایدئولوژی‌های پنهان در پس روایت‌های پهلوانی است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر سبک‌شناسی گفتمانی و تحلیل متن است که در آن ابیات منتخب از منظر واژگان کلیدی، نوع جمله‌ها، شگردهای بلاغی، زاویه دید و تقابل‌های روایی بررسی شده‌اند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بررسی لایه زبانی آشکار ساخت که واژگان کلیدی چون بخت، خرد، دین، یزدان، شاه، پهلوان و واژگان حماسی نه به‌صورت تصادفی، بلکه آگاهانه و هدفمند به‌کار رفته‌اند و هر یک حامل بار معنایی، ارزشی و ایدئولوژیک خاصی هستند. فردوسی از طریق بسامد این واژگان، شبکه‌ای مفهومی می‌سازد که در آن قدرت سیاسی، مشروعیت دینی، اخلاق پهلوانی و سرنوشت انسانی به‌طور پیوسته با یکدیگر در تعامل و تقابل‌اند. همچنین تحلیل نوع جمله‌ها، افعال و زمان‌های روایی نشان داد که زبان شاهنامه زبانی خنثی نیست، بلکه زبانی کنش‌مند است که از طریق فرمان، نهی، پرسش، سوگند و افعال امری، روابط قدرت و جایگاه اجتماعی شخصیت‌ها را تثبیت یا به چالش می‌کشد.

کلیدواژگان: تحلیل گفتمانی، لایه زبانی، شاهنامه، داستان رستم و اسفندیار



شیوه استناددهی: نعمتی هولاسو، فرحناز، داودی پور، غلامرضا، و رازقی، ثریا. (۱۴۰۵). تحلیل گفتمانی مبتنی بر لایه زبانی (با تأکید بر بسامد و تأثیر واژگان کلیدی) در بخش حماسی شاهنامه با تکیه بر داستان رستم و اسفندیار. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۴(۳)، ۱۷-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۶ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ مهر ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

Discourse Analysis Based on the Linguistic Layer (With an Emphasis on the Frequency and Impact of Keywords) in the Epic Section of the Shahnameh with Reference to the Story of Rostam and Esfandiar

Farahnaz Nemati Holasoo¹, Gholamreza Davoudipour^{2*}, Soraya Razeghi¹

1. Department of Persian Language and Literature, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

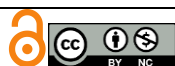
2. Department of Persian Language and Literature, WT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: davoudipour.g@wtiau.ac.ir

Abstract

This study, with a focus on the discourse stylistics of the Shahnameh, examines discourse analysis based on the linguistic layer (with an emphasis on the frequency and impact of keywords) in the epic section of the Shahnameh, with particular reference to the story of Rostam and Esfandiar. The present research is founded on the assumption that the Shahnameh is not merely a literary text, but also a historical-cultural discourse in which values, ideologies, and power relations are represented. The primary objective of the study is to explain the linguistic and narrative mechanisms involved in the production of epic discourse and to reveal the hidden ideologies underlying heroic narratives. The research method is descriptive-analytical and is based on discourse stylistics and textual analysis, in which selected verses have been examined in terms of keywords, sentence types, rhetorical devices, point of view, and narrative oppositions. The findings of the study demonstrate that the examination of the linguistic layer revealed that key terms such as fate, wisdom, religion, God, king, hero, and epic vocabulary were employed not randomly, but consciously and purposefully, each carrying a particular semantic, evaluative, and ideological load. Through the frequency of these lexical items, Ferdowsi constructs a conceptual network in which political power, religious legitimacy, heroic ethics, and human destiny are continuously interacting and confronting one another. Furthermore, the analysis of sentence types, verbs, and narrative tenses indicated that the language of the Shahnameh is not neutral; rather, it is an active and performative language that, through commands, prohibitions, questions, oaths, and imperative verbs, either consolidates or challenges the power relations and social positions of the characters.

Keywords: *discourse analysis, linguistic layer, Shahnameh, the story of Rostam and Esfandiar*



How to cite: Nemati Holasoo, F., Davoudipour, G., & Razeghi, S. (2026). Discourse Analysis Based on the Linguistic Layer (With an Emphasis on the Frequency and Impact of Keywords) in the Epic Section of the Shahnameh with Reference to the Story of Rostam and Esfandiar. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 4(3), 1-17.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 December 2025

Revise Date: 11 May 2026

Accept Date: 18 May 2026

Initial Publish: 28 July 2026

Final Publish: 23 September 2026

مقدمه

در اهمیت علم روش‌شناسی همین بس که می‌توان بسیاری از متون ادبی را بر اساس سبک، نقد و بررسی و تحلیل کرد. در روش‌شناسی علمی مبتنی بر گفتمان، بر اساس موقعیت‌های ظاهری و گفتاری، محتوای آثار ادبی بهتر و بیشتر درک می‌شود؛ یعنی تحلیل بر اساس موقعیت خاص تولید متن و عکس‌العمل‌های گفتاری انجام می‌شود. در گفتمان انتقادی، متن با محیط و زمینه‌ای که در آن ایجاد می‌شود، از جمله مسائل گوناگون فرهنگی و ایدئولوژیک، ارتباط نزدیکی دارد؛ و این بدان معناست که علل و عوامل اجتماعی در ایجاد و توسعه یک متن ادبی تأثیرگذار هستند. در سبک‌شناسی گفتمانی، خصوصیات سبکی هر متن در ابعاد مختلف واژگانی، نحوی و بلاغی، با در نظر گرفتن بافت موقعیتی بررسی می‌شوند. نقد و تحلیل و ترجمه‌های جدید متون ادبی کهن پارسی، از جمله شاهنامه فردوسی، شمشیر کهن ما را که به دلایل مختلف کند شده بود، تیز و برنده می‌کند و فرهنگ و تمدن شکوهمند ما را به جهانیان بهتر معرفی خواهد کرد. یکی از راه‌های شناخت اندیشه‌های به‌کاررفته در این اثر ارزشمند ادبی، تحلیل گفتمان انتقادی یکی از مهم‌ترین داستان‌های آن؛ یعنی داستان رستم و اسفندیار است که جایگاه شخصیت‌ها را دقیق‌تر رده‌بندی و تحلیل می‌کند. بر این اساس، داستان‌ها به بخش‌ها و شاخص‌های سبک گفتار طبقه‌بندی شده‌اند و سپس سبک آن‌ها را مشخص کرده و آن‌ها را تحلیل کرده‌ایم. در این پژوهش، نظریه گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف را که شاخص‌ترین نظریه گفتمان انتقادی است، معیار تحلیل قرار داده‌ایم و ضمن نگاهی اجمالی به سایر نظریه‌های مطرح‌شده، به تحلیل گفتمانی مبتنی بر لایه‌های زبانی، تأثیر واژگان کلیدی و پربسامد در داستان رستم و اسفندیار، پرداخته‌ایم.

سبک‌شناسی گفتمانی

«سبک‌شناسی گفتمانی یکی از دانش‌های جدید زبان‌شناسی در ادبیات غرب است که به مطالعه ساختارهای متون می‌پردازد و برای

توضیح چگونگی تکوین معنا و ویژگی‌های زبانی و اجتماعی - فرهنگی تکیه می‌کند». در سبک‌شناسی گفتمانی دو مکتب بزرگ وجود دارد؛ اول مکتب انگلیسی - آمریکایی که گفتمان‌کاوی را بر اساس ارتباطات شفاهی بنا نهاده است و دوم مکتب فرانسوی که سبک‌شناسی گفتمانی را در متون مکتوب بررسی می‌کند (1). سبک‌شناسی گفتمانی از ترکیب دو روش سبک‌شناسی لایه‌ای و تحلیل گفتمان پدید می‌آید و به تحلیل سبک‌شناختی آثار ادبی از منظر تحلیل گفتمانی می‌پردازد؛ تأکید این شیوه بر بافت موقعیتی بیرونی و تعامل آن با بافت متن درونی است؛ در این شیوه، تحلیل‌گر با تمرکز بر رابطه متن ادبی و بافت موقعیتی‌ای که متن در آن تولید شده است، به بررسی لایه‌های گوناگون متن و تبیین ارتباط میان بافت متنی و بافت بیرونی آن، به گفتمان‌های متن دست می‌یابد (1).

تحلیل گفتمان انتقادی

تحلیل گفتمان که در زبان فارسی به «سخن‌کاوی»، «تحلیل کلام» و «تحلیل گفتار» نیز ترجمه شده است، یک گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که از اواخر دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ میلادی بالیدن گرفت و مورد استقبال بسیاری از نظریه‌پردازان در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی واقع شد. تحلیل گفتمان بر دانشی زبانی فراتر از واژه، بند، عبارت و جمله تأکید دارد که برای اقامه یک ارتباط و مفاهمه موفق ضروری می‌نماید. اینجا برخلاف تحلیل‌های سنتی زبان‌شناسانه، صرفاً با عناصر صرفی و نحوی متشکل جمله سروکار نداریم، بلکه فراتر از آن، «عوامل بیرونی متن، یعنی بافتار موقعیتی، فرهنگی و اجتماعی نیز مد نظر است» (1). این رویکرد، به بررسی الگوهای زبانی درون متن و همچنین، فراتر، بستگی میان زبان و بافتار اجتماعی و فرهنگی‌ای می‌پردازد که متن بر بستر آن‌ها به کار می‌رود. بنابراین تحلیل گفتمان، «چگونگی تبلور و شکل‌گیری معنا و پیام واحدهای زبانی را در ارتباط با عوامل درون‌زبانی، واحدهای زبانی، محیط بلافصل زبانی

انواع فرایندها در شاهنامه

انواع فرایندهای مادی، ذهنی، رابطه‌ای، وجودی، رفتاری و بیانی که در نقش اندیشگانی دستور نظام‌مند هلیدی آمده، با نمونه‌هایی از شاهنامه، قابلیت دارد یا نه؟

«دستور نظام‌مند، مبتنی بر اصل تعدد نقش‌های زبان است؛ نقش‌هایی که نه صرفاً همچون کاربردهای زبان، بلکه چونان پدیده‌ای تبیین می‌شوند که درون نظام زبان، یعنی در لایه‌های معنایی، واژگی - دستوری و واجی زبان هم عمل می‌کنند. به عبارتی، وقتی ارتباطی میان طبقات اجتماعی مختلف حاصل شود، معنای مورد نظر این طبقات با توجه به بافت پیرامونش گزینش می‌شود و سپس عناصر زبانی متناسب با این معانی گزینش می‌شوند تا در سطوح واژگی، دستوری و واجی متن آشکار شوند» (2).

«هلیدی به کمک این سه حوزه گفتمانی و معنایی، فرانش را تعریف می‌کند: «معنای فرانش عبارت است از آن بخش از نظام زبان - امکانات معنایی و واژگی - دستوری خاص - که برای تشکیل نقش یا کارکرد مورد بحث تکامل یافته است» (2). بدین ترتیب، در بررسی ساختاری هر متن با توجه به بافت موقعیت آن، به سه فرانش اندیشگانی، تجربی و منطقی، بینافردی و متنی روبه‌رو هستیم. هر کدام از این فرانش‌ها نیز به زیرشاخه‌های متعددی تقسیم می‌شوند. فرانش اندیشگانی خود به دو فرانش تجربی و منطقی تقسیم می‌شود. در برخی پژوهش‌ها از آن با عنوان فرانش تجربی یاد می‌شود، اما باید به این نکته توجه داشت که این دو فرانش با هم تفاوت دارند. معنای تجربی «به‌عنوان بیان نوعی از فرآیندی، حادثه‌ای، عملی، حالتی یا جنبه محسوس دیگری از جهان واقعی که دربردارنده نوعی ارتباط رمزی است» (2).

در فرانش تجربی، فرایندهای شش‌گانه، سه فرآیند اصلی و سه فرآیند فرعی، مشارکان و عناصر پیرامونی بررسی می‌شوند، اما در فرانش منطقی به روابط بین بندها پرداخته می‌شود».

مربوطه و نیز کل نظام زبانی، و عوامل برون‌زبانی، زمینه اجتماعی و فرهنگی، بررسی می‌کند» (1).

همچنین تحلیل گفتمان انتقادی رهیافتی میان‌رشته‌ای است که زبان را به شکلی از تعامل اجتماعی می‌شناسد و اعمال قدرت از طریق زبان را مورد مطالعه قرار می‌دهد. در این رویکرد، متن از هر دو جنبه صوری و معنایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. روش در این مقاله، توصیف و تحلیل بر اساس آرای فرکلاف انتخاب شده است (1).

تحلیل گفتمان به شیوه‌هایی از کارکرد زبان نظر دارد که جهان‌بینی و تعبیر متفاوتی را نمودار می‌سازند. همچنین بررسی می‌کند که چگونه کارکرد زبان از نحوه ارتباط مشارکین گفت‌وگو با یکدیگر تأثیر می‌پذیرد، و از دیگر سو، ناظر است به تأثیر کارکرد زبان بر هویت‌های اجتماعی و روابط، و اینکه چگونه جهان‌بینی و هویت‌های گوناگون به واسطه کارکرد گفتمان صورت می‌بندند. این رویکرد هم متون گفتاری و هم متون نوشتاری را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

زلیگ هریس برای نخستین بار در سال ۱۹۵۲، «اصطلاح تحلیل گفتمان را به‌عنوان روشی برای تحلیل گفتار و نوشتار ارتباطی طرح کرد. او در این مقاله نگره‌ای صورت‌گرایانه از جمله به دست داد» (1). هریس بر دو مبحث عمده، یعنی بررسی زبان در سطحی فراتر از جمله واحد معنایی مفروض زبان‌شناسان، و نیز بستگی بین رفتار زبانی و غیرزبانی تأکید داشت. در بعد اول، صرفاً اطلاعات زبانی مد نظر است؛ ولی در بعد دوم، اطلاعات غیرزبانی مثل فرهنگ، محیط و اجتماع که خارج از حیطه زبان‌شناسی است، مطمح نظر قرار می‌گیرد.

بنابراین، گفتمان رابطه‌ای است بین یک موقعیت خاص، چه بین سخنان فرد یا حین سخنان او، خواه در موقعیتی گاه‌گاهی فرد، ظرف چند ماه کتابی را در قالب ادبیات و یا سبک علمی مخصوصی می‌نگارد، پدید می‌آید (1).

نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف

فرکلاف ابتدا تعریف وندایک را در این باره بیان می‌کند: از نظر وندایک، تحلیل گفتمان انتقادی، رهیافتی میان‌رشته‌ای به مطالعه گفتمان است که زبان را به‌منزله شکلی از رویه اجتماعی می‌بیند و توجه خود را صرف آشکارکردن شیوه‌های سلطه اجتماعی و سیاسی می‌کند که در متن و گفتار دیده می‌شوند. بعضی از اصول تحلیل گفتمان انتقادی را می‌توان در نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت پیش از جنگ دوم جهانی یافت. تمرکز فعلی تحلیل گفتمان انتقادی بر زبان و گفتمان ریشه در «زبان‌شناسی انتقادی» دارد که به‌ویژه در اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی در بریتانیا و استرالیا پدید آمد. همچنین «تحلیل گفتمان انتقادی متأثر از تغییرهای انتقادی در زبان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی و علوم اجتماعی بوده است که شروع بعضی از آن‌ها به اوایل دهه ۱۹۷۰ برمی‌گردد» (۱).

در همین راستا، وداک و لودویگ تصریح می‌کنند که تحلیل گفتمان انتقادی یک نظریه همگون با مجموعه‌ای از ابزارهای معلوم و تعریف‌شده نیست، بلکه برنامه‌ای پژوهشی با وجوه متعدد و رویکردهای بسیار گوناگون نظری و شناختی است. فرکلاف گفتمان و تحلیل گفتمان را این‌گونه تعریف می‌کند: «من گفتمان را مجموعه به‌هم‌تافته‌ای از سه عنصر عمل [کردار] اجتماعی، عمل گفتمانی، تولید، توزیع و مصرف متن، و [خود] متن می‌دانم، و تحلیل یک گفتمان خاص، تحلیل هریک از این سه بعد و روابط میان آن‌ها را طلب می‌کند. فرضیه ما این است که «پیوندی معنادار میان ویژگی‌های خاص متون، شیوه‌هایی که متون با یکدیگر پیوند می‌یابند و تعبیر می‌شوند و ماهیت عمل اجتماعی، وجود دارد» (۱).

بنابراین، تحلیل گفتمان انتقادی از نظر فرکلاف تلفیقی است از: تحلیل متن، تحلیل فرایندهای تولید، توزیع و مصرف متن و تحلیل اجتماعی - فرهنگی رخداد گفتمانی به‌عنوان یک کل.

فرکلاف، برای تحلیل گفتمان انتقادی، سه خصوصیت اصلی می‌شناسد: این دست از تحلیل گفتمان، رابطه‌ای، دیالکتیکی و فرارشته‌ای است. تحلیل گفتمان انتقادی، گونه‌ای «رابطه‌ای» از تحقیق است؛ بدین معنا که تمرکز اصلی‌اش نه بر موجودات یا افراد، بلکه بر روابط اجتماعی است. روابط اجتماعی، بسیار پیچیده و «لایه‌بندی‌شده» هستند. لایه‌بندی‌شده به این معنا که آن‌ها دربرگیرنده «روابطی میان روابط» هستند.

علت انتخاب نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف

از آنجایی که تأکید فرکلاف بر تأثیر متقابل خصوصیات زبان‌شناسی اجتماعی و ارتباطات اجتماعی بوده است، او شیوه متنی را با روش انتقادی گفتمان در هم آمیخت. و این نوع از تحلیل، نوع جدید تحلیل متنی - اجتماعی است؛ چون این نوع گفتمان با الگوی سه‌قسمتی، متن، عمل گفتمانی و عمل اجتماعی، منطبق است؛ یعنی در گفتمان فرکلاف به سه بعد توصیف، تفسیر و تبیین توجه می‌شود.

در سطح توصیف، می‌توان روی موارد زیر تمرکز یافت: انتخاب نوع واژگان، کاربرد ضمائر، مجهول‌سازی، شخصیت‌ها، کاربرد ضمائر که دیدگاه ایدئولوژیک نویسنده را بیشتر بیان می‌کند. در بین عناصر صوری، کاربرد ضمائر و تکرار واژگان در بیان گفتمان غالب نقش مهم‌تری ایفا می‌کند.

در سطح تفسیر، می‌توان به‌خوبی فضای عاطفی و روانی حاکم بر داستان را تفسیر و به بازگویی گفتمان طیف‌های مختلف داستان پرداخت.

در سطح تبیین، داستانی با روساخت اجتماعی و تاریخی و ژرف‌ساخت تعلیمی، تبیین جایگاه افسانه‌ای سیاوش، رستم و اسفندیار و جایگاه قدرت در داستان.

و این بدین معنی است که تحلیل گفتمان انتقادی از نظر فرکلاف درهم‌آمیخته تحلیل متن، تحلیل فرایندهای تولید، توزیع و مصرف متن و تحلیل اجتماعی - فرهنگی رخداد گفتمانی به‌عنوان یک کل

است؛ یعنی در توصیف داستان رستم و اسفندیار و داستان سیاوش، متن و فرآیندهای متنی نقش مهمی دارند و فرکلاف نگرش کلی به این امر دارد. به همین سبب، نگرش و نظریه فرکلاف ارتباط مستقیم با موضوع پژوهش دارد و می‌توان با استفاده از نظریه فرکلاف، موضوع پژوهش را در سطوح گفتمان انتقادی فرکلاف از دیدگاه قدرت، مورد بررسی و تحلیل قرار داد.

علت اصلی انتخاب فرکلاف به عنوان نظریه مورد بحث در مقاله این بوده است که فرکلاف بسیار جامع و کامل به گفتمان انتقادی در سه سطح فوق نگاه کرده است و در این پژوهش، جهت نیل به هدف اصلی در داستان‌های رستم و اسفندیار، از چارچوب نظریه فرکلاف استفاده شد.

لایه زبانی داستان رستم و اسفندیار

در تحلیل سبک‌شناختی با رویکرد گفتمانی، متن نه صرفاً مجموعه ایستا از واژگان و ساختارها، بلکه عرصه پویای تولید معنا، بازنمایی ایدئولوژی و مذاکره قدرت است. لایه‌های سبک گفتمانی، ابزاری تحلیلی را فراهم می‌آورند تا از سطح صوری و آوایی زبان آغاز کرده، به تدریج به عمق سازوکارهای پنهان و ایدئولوژیک اثر نفوذ کنیم. لایه زبانی، به عنوان نخستین و بنیادی‌ترین سطح تحلیل سبک‌شناختی، بر بررسی صورت عینی و ملموس کلام متمرکز است. این لایه شامل عواملی همچون گزینش و بسامد واژگان، نوع جملات، ساختارهای نحوی و آرایه‌های ادبی می‌شود که به عنوان ابزارهای اولیه ساختن معنا عمل می‌کنند (3).

بسامد و تأثیر واژگان کلیدی: واژگان کلیدی در یک متن حماسی، همچون ستون‌های معنایی هستند که سازه گفتمان غالب را برپا می‌دارند. بسامد تکرار این واژگان در منظومه‌ای چون شاهنامه، تنها یک ویژگی ادبی نیست، بلکه شاخصی برای شناسایی نظام ارزشی حاکم بر جهان روایت است. تکرار هدفمند واژگانی چون «بخت»، «خرد»، «دین»، «هنر»، «شاه» و «پهلوان»، شبکه‌ای از مفاهیم متقابل

و مکمل را می‌سازد که شخصیت‌ها و کنش‌ها در چارچوب آن معنا می‌یابند.

بسامد و تأثیر واژگان کلیدی

واژگان کلیدی در یک متن حماسی، همچون ستون‌های معنایی هستند که سازه گفتمان غالب را برپا می‌دارند. بسامد تکرار این واژگان در منظومه‌ای چون شاهنامه، تنها یک ویژگی ادبی نیست، بلکه شاخصی برای شناسایی نظام ارزشی حاکم بر جهان روایت است. تکرار هدفمند واژگانی چون «بخت»، «خرد»، «دین»، «هنر»، «شاه» و «پهلوان»، شبکه‌ای از مفاهیم متقابل و مکمل را می‌سازد که شخصیت‌ها و کنش‌ها در چارچوب آن معنا می‌یابند. از این منظر، تحلیل کمی و کیفی این واژگان، دریچه‌ای به ژرف‌ساخت ایدئولوژیک اثر می‌گشاید و تقابل گفتمان‌هایی چون فره‌یزدی در برابر اختیار انسانی، یا اطاعت سیاسی در برابر اخلاق پهلوانی را آشکار می‌سازد. بنابراین، واکاوی بسامد و نقش این دال‌های کلیدی، گام نخست در فهم چگونگی ساخت‌یافتگی معنای تراژیک در روایت رستم و اسفندیار است.

الف. واژه «بخت»:

واژه «بخت» در گفتمان حماسی شاهنامه، تنها به معنای اقبال و تصادف نیست، بلکه مفهومی پیچیده و اغلب متناقض‌نما است. این واژه در مرز میان «تقدیر ایزدی» و «نتیجه کردار آدمی» در نوسان است و گاه توجیه‌گر فرجام تراژیک قهرمانان به شمار می‌رود. بسامد این واژه در موقعیت‌های بحرانی و نقطه‌های عطف سرنوشت‌ساز، نشان از نقشی محوری در ساختن معنا و تبیین جهان دارد. تحلیل کاربرد آن در دیالوگ‌ها و توصیف‌های راوی، آشکار می‌کند که «بخت» چگونه در مذاکره میان اراده انسانی و جبر روایی به کار گرفته می‌شود.

چنین گفت کآن کس که پیروز گشت

سرِ بختِ او گیتی افروز گشت

(4)

مردمان است (۷). این نگاه، پیوندی اساسی در جهان‌بینی حماسی ایرانی میان قدرت زمینی و نیروهای مینوی برقرار می‌کند.

ب. واژه «خرد»:

واژه «خرد» در گفتمان شاهنامه، ستون فقرات اخلاق و مشروعیت است و فراتر از عقل عملی، به فرزاندگی و حکمت هستی‌شناختی اشاره دارد. این واژه معیار نهایی داوری فردوسی و والاترین ارزش انسانی در تقابل با نیروی جسمانی و غرور کور است. بسامد چشمگیر آن در سخنان پهلوانان آرمانی و راوی، نشان‌دهنده تلاش برای بنیان‌نهادن نظامی اخلاقی بر پایه خردورزی است. تحلیل جایگاه آن در گفتمان شخصیت‌ها، کشمکش میان «خرد» دادگر و «ناخردی» قدرت‌طلب را آشکار می‌سازد.

چو خشم آرد از جادوان بگذرد

برابر نکردم پس این با خرد

(۴)

در این بیت، رستم پس از سنجش موقعیت دشوار، می‌گوید که کاری که اکنون با آن روبه‌روست با خرد سازگار نیست. این سخن نشان می‌دهد که رستم، حتی در اوج نیرو و پهلوانی، معیار داوری خود را نه نیروی بازو، بلکه خرد می‌داند. چنین تأکیدی بازتاب همان نگرش فردوسی به خرد است که در شاهنامه به مثابه ستون اصلی جهان‌بینی ایرانی تصویر می‌شود (۶). این بیت همچنین فضای جدال میان «رنج» و «خرد» را نشان می‌دهد؛ رستم احساس می‌کند که شرایط بیرونی و فشار تقدیر او را به کاری خلاف خرد می‌کشاند، اما همچنان خرد را معیار تشخیص صواب می‌شمارد. مضمون بیت با ایدئولوژی پهلوانی پیوند دارد، زیرا در روایت شاهنامه، پهلوان راستین کسی است که رفتار او از روی خشم و شتاب نیست، بلکه با سنجش عقلانی همراه است؛ از این رو، این بیت تأکید می‌کند که «خرد» نوعی نیروی تنظیم‌کننده و داور اخلاقی در کردار پهلوانی است (۶). علاوه بر این، اشاره ضمنی به این نکته دارد که تصمیم‌گیری در موقعیت‌های بحرانی منوط به

در این بیت، «سرِ بخت» استعاره‌ای از آغاز دوران شکوفایی و کامیابی است؛ تعبیر «گیتی‌افروز» نیز نشان می‌دهد که برکت بخت نه فقط فردی، بلکه «جهانی» تلقی می‌شود. بدین ترتیب، بخت به عامل مشروعیت‌بخش و تثبیت‌کننده قدرت پهلوان تبدیل می‌شود (۵). این بیت در ساخت گفتمانی نقش «اعتباردهی» به پهلوان را دارد؛ زیرا پیروزی او در چهارچوب تأیید کیهانی قرار می‌گیرد و موفقیت او نتیجه هماهنگی میان کنش انسانی و اراده بخت معرفی می‌شود (۶). از نظر سبک‌شناسی، ترکیب «گیتی‌افروز» دارای بار اسطوره‌ای است و یادآور فره ایزدی پادشاهان و پهلوانانی است که جهانی را روشن می‌کنند، یک الگوی روایی که فردوسی بارها برای تثبیت جایگاه قهرمانان از آن بهره می‌گیرد (۷). چنین کاربردی، پهلوان را از سطح یک جنگاور زمینی به حاملی از نور بخت ارتقا می‌دهد و جهان حماسی را در مدار مقدس نگه می‌دارد.

خنک شهر ایران که تخت تو را

پرستند بیدار بخت تو را

(۴)

در این بیت، «بیدار بخت» به عنوان معیار مشروعیت و محبوبیت پهلوان / شاه معرفی می‌شود. شهر ایران «پرستنده بیدار بخت» اوست؛ یعنی کامیابی و فره او را مایه برکت و سامان اجتماعی می‌داند. این رابطه سه‌گانه «بخت ← مشروعیت ← پذیرش اجتماعی» از الگوهای اصلی گفتمان قدرت در شاهنامه است (۵). صفت «بیدار» نشان‌دهنده حضور فعال و دائم حمایت تقدیر است، برخلاف بخت خفته که نشانه افول و بی‌سامانی است (۶). از نظر سبک، واژه «خنک» به معنی خجسته و فرخنده، در آغاز بیت هارمونی آوایی و معنایی ایجاد می‌کند و لحن ستایشی را تشدید می‌نماید. این بیت از منظر ایدئولوژیک نشان می‌دهد که مشروعیت سیاسی، اگرچه از «تخت» می‌آید، اما پایداری آن در گرو «بخت بیدار» است؛ بنابراین، بخت حلقه اتصال میان قدرت و رضایت

داشتن «بینش» است و رستم در اینجا نشان می‌دهد که هنوز در ورطهٔ تندخویی نیفتاده است (8). از منظر گفتمان‌شناسی نیز، بیت بازتاب‌دهندهٔ شکاف میان «قدرت سیاسی» و «قدرت اخلاقی» است؛ زیرا آنچه خرد رستم بر آن حکم می‌کند، الزاماً همان چیزی نیست که شاه یا ساختار قدرت مطالبه می‌کند (9). بدین‌سان، بیت محوریت خرد را در داوری پهلوانی تثبیت می‌کند.

بترس از جهاندار یزدان پاک

خرد را مکن با دل اندر مگاک

(4)

رستم در خطاب به اسفندیار، رابطهٔ میان دین و خرد را به‌عنوان یک اصل بنیادین مطرح می‌کند. او هشدار می‌دهد که دور افتادن از خرد، به معنای فرو افتادن دل در مگاک است؛ یعنی سقوط اخلاقی و بینشی. این بیان با سنت حکمت ایرانی در متون باستانی هماهنگ است که «خرد» را چراغ راه انسان معرفی می‌کنند (10). از سوی دیگر، این بیت بازتاب تعارض ایدئولوژیک رستم و اسفندیار است؛ اسفندیار از موضع اطاعت سیاسی و دینی سخن می‌گوید، اما رستم خرد را برتر از فرمان‌برداری کور می‌داند. به تعبیر برخی پژوهشگران، این تضاد، شکاف میان دو نوع مشروعیت است: مشروعیت قدرت سیاسی و مشروعیت اخلاق پهلوانی (11). رستم در این بیت به‌گونه‌ای گفتمانی، خرد را در جایگاه «معیار تشخیص حق» قرار می‌دهد و این نشان می‌دهد که در شاهنامه، خرد نه‌تنها یک توانایی فردی، بلکه ارزش اجتماعی و اخلاقی است. افزون بر این، ساختار امر و نهی در بیت، «بترس»، «مکن»، بیانگر رفتار زبانی پهلوان است که از راه نصیحت، گفتمان اخلاقی را در برابر گفتمان سیاسی تقویت می‌کند (12). به این ترتیب، بیت اهمیت خردورزی را در تقابل با تعصب و قدرت‌خواهی نشان می‌دهد.

بدو گفت رستم که ای نامدار

همیشه خرد بادت آموزگار

(4)

این بیت از دل گفت‌وگوی صلح‌آمیز رستم و اسفندیار استخراج شده است؛ جایی که رستم به‌جای خشونت، زبان خیرخواهی را به کار می‌گیرد. رستم این آرزو را بیان می‌کند که خرد همیشه آموزگار و راهنمای اسفندیار باشد. این نگاه، آموزهٔ بنیادین فردوسی را بازتاب می‌دهد، زیرا او بارها خرد را «معلم انسان» می‌نامد (6). کاربرد واژهٔ «آموزگار» نشان می‌دهد که خرد در شاهنامه تنها نیروی تشخیص نیست، بلکه نقش پرورشی و هدایت‌کننده دارد؛ خرد پهلوان و شاه را به رفتار درست راهبری می‌کند و این جنبهٔ تربیتی، جنبه‌ای بنیادی در اخلاق حماسی است. حضور این بیت در متن گفت‌وگوی رستم و اسفندیار، تضاد جدی میان این دو پهلوان را نرم می‌کند و لحظه‌ای از حقیقت‌جویی را به نمایش می‌گذارد؛ لحظه‌ای که قدرت و خشونت عقب می‌نشینند و خرد جای آن را می‌گیرد (13). از نظر گفتمان‌شناختی نیز، این بیت نمونه‌ای از «گفتمان آرام‌ساز» است که در بحبوحهٔ جنگ، دعوت به اندیشه و خردورزی می‌کند؛ امری که در ساختار روایی داستان، جایگاه اخلاقی رستم را تقویت می‌کند (9). بنابراین، بیت خرد را چون چراغ هدایت معرفی می‌کند.

به مردی و گردی و رای و خرد

همی بر نیاکان خود بگذرد

(4)

در این بیت، اسفندیار ستایش می‌شود و خرد در کنار «رای»، «مردی» و «گردی» قرار می‌گیرد که نشان‌دهندهٔ پیوند تنگاتنگ میان خرد و قدرت پهلوانی است. فردوسی با آوردن خرد در کنار توانایی‌های پهلوانی، به مخاطب یادآوری می‌کند که پهلوان واقعی ترکیب نیروی بازو و نیروی اندیشه است (10). این بیت همچنین ساختاری ایدئولوژیک دارد؛ در آن، خرد ملاک برتری بر نیاکان شمرده شده و این برتری نه بر اساس تبار، بلکه بر اساس فضائل انسانی تعریف می‌شود. از منظر سبک‌شناسی گفتمانی، این بیت

ج. واژه «دین»:

واژه «دین» در گفتمان حماسی شاهنامه، مفهومی بسی فراتر از آیین شخصی دارد و به نظامی همه‌جانبه از باور، قانون و هویت جمعی تبدیل می‌شود. این واژه مرزهای «خودی» و «غیر» را تعیین کرده و به‌عنوان ابزار مشروعیت‌بخش برای قدرت سیاسی و کنش‌های رزمی به کار می‌رود. کاربرد آن در داستان رستم و اسفندیار، نقطه اوج تبدیل «دین» به گفتمان مسلطی است که بر اطاعت مطلق از شاه، حتی به بهای نابودی پهلوانی، تأکید می‌ورزد. از این رو، دین در این بافت، نه تنها یک تکلیف اخلاقی، که سلاحي ایدئولوژیک در نزاع بر سر اقتدار و معنای حقیقی فضیلت است. تحلیل بسامد و بافت روایی این واژه، گسست بنیادین میان گفتمان پهلوانی مبتنی بر «هنر» و گفتمان سیاسی مبتنی بر «دین» را عیان می‌سازد. این واژه در داستان اسفندیار یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم ایدئولوژیک و کنشی است. هویت پهلوانی اسفندیار، مشروعیت پادشاهی گشتاسپ و روایت اسطوره‌ای جنگ با ارجاسپ، همگی بر «دین» استوار می‌شود. فردوسی دین را در این بخش از شاهنامه، نه تنها یک منظومه اعتقادی، بلکه نظامی برای سنجش ارزش، هویت و حقانیت کردار پهلوانان می‌نماید (14).

تو دانی که ارجاسپ از بهر دین

بیامد چنان با سواران چین

(4)

در این بیت، اسفندیار صریحاً مأموریت خود را «از بهر دین» معرفی می‌کند. همچنین «دین» نه مفهومی انتزاعی، بلکه علت اصلی تقابل سیاسی - نظامی ایران با توران است. در تحلیل اسطوره‌شناختی، دین در این بخش گستره‌ای از نظم کیهانی، عدالت اهوره‌مزدا و نظام فرمانروایی مشروع را شامل می‌شود (6).

که هرکس که آرد به دین در شکست

دلش تاب گیرد سوی بت‌پرست

(4)

نمونه‌ای از ارزش‌گذاری زبانی است که از طریق آن، شخصیت اسفندیار در مقام پهلوان «ایدئولوژیک دین‌مدار» تقویت می‌شود (11). اما در پس ظاهر ستایش‌آمیز بیت، طنینی انتقادی نهفته است، زیرا هرچند اسفندیار در خرد برتر دانسته می‌شود، اما در عمل، رفتارهای او اغلب برخلاف خرد است؛ این دوگانگی همان چیزی است که بعدها تراژدی میان او و رستم را شکل می‌دهد (8). بنابراین، این بیت هم مدح است و هم زمینه‌ساز نقد رفتار پهلوان دینی.

که تا رای یزدان به جای آورم

خرد را بدین رهنمای آورم

(4)

این بیت نیز از اعتراف‌های پایانی اسفندیار است؛ لحظه‌ای که او در آستانه مرگ، حقیقت پنهان را آشکار می‌سازد. او می‌گوید همیشه کوشیده است «رای یزدان» را به جای آورد و خرد را راهنما سازد. این سخن در نگاه نخست ستایش‌آمیز است، اما در بطن خود تناقضی تراژیک دارد: اسفندیار که مدعی بوده تابع خرد است، در نهایت قربانی عدم به‌کارگیری خرد عملی و تسلیم مطلق به فرمان پدر، گشتاسپ، می‌شود. پژوهشگران این دوگانگی را عنصر اصلی شخصیت اسفندیار دانسته‌اند (13). این بیت همچنین گفتمان دینی مسلط بر شخصیت اسفندیار را آشکار می‌کند؛ او می‌خواهد تصمیمات خود را برابر «رای یزدان» توجیه کند، اما مشکل آنجاست که این رای را از مسیر اقتدار سیاسی می‌سنجد، نه از راه خرد مستقل (12). از منظر سبک‌شناسی، هماهنگی میان «رای» و «خرد» در بیت، نشان‌دهنده تلاش فردوسی برای پیوند دادن دین و خرد در جهان‌بینی ایرانی است؛ پیوندی که در شخصیت اسفندیار ناکام می‌ماند و همین ناکامی سبب فروپاشی او می‌شود (9). این بیت از زیباترین نمونه‌های اعتراف پهلوان در لحظه شکست است.

اسفندیار اینجا دین را معیار روشن مرزبندی میان خودی و دیگری قرار می‌دهد. این بیت نشان می‌دهد که دین برای او نه تنها ارزش، بلکه حدفاصل خیر و شر است. این نگاه مطلق‌گرایانه، سرچشمه بسیاری از تصمیم‌های خشونت‌بار اسفندیار است؛ از جمله حکم او به کشتن مخالفان (15).

نخستین کمر بستم از بهر دین
تهی کردم از بت پرستان زمین

(4)

این بیت یکی از مهم‌ترین مستندات هویت دینی اسفندیار است. او «اولین» انگیزه پهلوانی خود را دین معرفی می‌کند. این تأکید ساختاری دقیقاً همان چیزی است که شخصیت او را در برابر رستم قرار می‌دهد:

- پهلوان دین‌محور: اسفندیار
- پهلوان فره‌محور: رستم

بنابراین، در تحلیل ساختار قدرت در شاهنامه، این تقابل بنیادین است (16).

هر آن‌کس که رفت از پی دین به چین
بکردند زان پس برو آفرین

(4)

این بیت نشان می‌دهد که اقدامات دینی اسفندیار منبع مشروعیت اجتماعی اوست. جامعه، پهلوانی را که «از پی دین» می‌جنگد، می‌ستاید. این الگو در شاهنامه فراگیر است: فضیلت پهلوانان همیشه در پیوند با دین یا داد دیده می‌شود (17).

چو از من گرفت ای سخن روشنی
ز بد بسته شد راه آهرمنی

(4)

هرچند در این بیت کلمه «دین» نیامده، اما زمینه آن کاملاً دینی است. اسفندیار خود را «بندآورنده آهرمن» می‌داند. بنابراین، دین در شاهنامه:

- نیرویی برای تنظیم نظم کیهانی است؛
- مفهومی اخلاقی و سیاسی است؛
- با حفظ کشور برابر قرار می‌گیرد.

این کارکرد دینی با آموزه‌های مزدایی هماهنگ است (13).

فراوان بکوشیدم اندر جهان
که تا رای یزدان به جای آورم

(4)

این بیت، نگاه اگزیستانسیالیستی اسفندیار را نشان می‌دهد: زندگی او یک هدف واحد دارد: «برآوردن رأی یزدان»؛ بنابراین، دین نه فقط نهاد اجتماعی، بلکه مبنای معنای زندگی پهلوان است. همین باور است که او را به مرگ داوطلبانه سوق می‌دهد (18).

امید من آن است کاندر بهشت
دل‌افروز من بدرود هرچ کشت

(4)

اینجا یکی از صریح‌ترین ارجاعات شاهنامه به «بهشت» آمده است. تصور اسفندیار از مرگ، کاملاً «دینی – موعودگرایانه» است. او به پاداش اخروی امیدوار است و نبرد با رستم را «شهادت» می‌بیند. تأکید او بر «آنچه کشتم» بار دینی اعمال را روشن می‌کند (18).

یکی از مهم‌ترین نکات تحلیل واژه دین این است که دین در شخصیت اسفندیار در برابر فره ایزدی و سنت پهلوانی رستم قرار می‌گیرد. در چند جای داستان، اسفندیار به رستم خرده می‌گیرد که از «راه یزدان» بیرون رفته یا فرمان شاه را نپذیرفته است، مثلاً در صفحات ۳۹۴ و ۴۰۱؛ رستم و عهدشکنی کاووس و فرمان گشتاسپ. در حالی که رستم دین را امری درونی، فطری و برآمده از «خرد» می‌بیند، نه ابزار قدرت.

د. واژه «شاه»:

واژه «شاه» در گفتمان شاهنامه، کانون اصلی تنش و معناست و مفهومی یکپارچه و ایستا ارائه نمی‌دهد. این واژه در میانه دو قطب «شاه آرمانی» دارنده فره، داد و خرد، و «شاه واقعی» خودکامه، نادان

یا ستمگر در نوسان است. بسامد کاربرد آن در موقعیت‌های فرمان‌دهی، قضاوت و مشروعیت‌سازی، نشان از نقش محوری این مفهوم در ساختن سلسله‌مراتب قدرت دارد. تحلیل گفتمانی این واژه آشکار می‌سازد که چگونه «شاه» به‌عنوان دالی مرکزی، هم می‌تواند نماد نظم و حمایت باشد و هم منشأ ظلم و تراژدی. تقابل گفتمان پهلوانی با گفتمان شاهی، در هستی‌معنایی این واژه و نوع مواجهه شخصیت‌ها با آن نهفته است.

همانا شنیدی که کاووس شاه

به فرمان ابلیس گم کرد راه

(4)

در این بیت، واژه «شاه» نقش نمایان و تعیین‌کننده‌ای در تولید موقعیت روایی دارد: «کاووس شاه» هم هویت سیاسی مرکز قدرت را مشخص می‌سازد و هم مبدأ بسیاری از تصمیم‌ها و بحران‌های داستانی را معرفی می‌کند. ساختار معرفی شاه در صدر مصرع نوعی مرکزیت‌بخشی نمادین ایجاد می‌کند؛ یعنی هر آنچه پس از این نام بیاید، در چارچوب اقتدار شاه خوانده می‌شود. از منظر سبک‌شناسی گفتمانی، نام‌بردن شاه در آغاز بند، عمل زبانی مشروعیت‌بخشی را انجام می‌دهد: متن می‌کوشد نشان دهد که نظم اجتماعی و دستور سیاسی از مرجع شاه صادر می‌شود و لذا خوانش رویدادها باید از آن زاویه صورت گیرد (6). در سطح ایدئولوژیک نیز، «کاووس شاه» نماد ضعف‌ها و خطاهای ساختاری قدرت است که در روایت سیاوش باعث وقوع تراژدی می‌شود؛ شاه به‌مثابه بازیگری است که هم می‌تواند حافظ نظم باشد و هم منبع به‌وجودآمدن بحران (5). بنابراین، همین یک اشاره ساده به «شاه»، حلقه اتصال روایت سیاسی، اخلاقی و سرنوشت‌ساز را در متن برقرار می‌سازد.

تو شاهی و گردنکشان چون رمه

بدان گفتم این تا بدانی همه

(4)

این بیت نوعی پند استراتژیک یا تمجید آیینی است که در آن «شاهی» به همراه «گردنکشان چون رمه» تصویر می‌شود؛ تصویری که شاه را در موقعیتی از قدرت جمعی و فرمان‌فرمایی نشان می‌دهد، شاه = مرکز، گردنکشان = جمعیت فرمان‌پذیر. واژه «رمه»، چون رمه، هم کنش اجتماعی را نوشتاری می‌کند، مردم و بزرگان به‌مثابه گله‌ای فرمان‌پذیر پیش شاه گرد می‌آیند. از منظر گفتمان قدرت، این جمله هم مشروعیت طبیعی پادشاهی را بازتولید می‌کند و هم ساخت سلسله‌مراتبی را طبیعی و بدیهی جلوه می‌دهد؛ به عبارت دیگر، زبان متن در اینجا کار طبیعی‌سازی سلطنت را انجام می‌دهد (17). از چشم‌انداز سبک‌شناختی، هم‌آوایی لفظی و ریتم جمله، «تو شاهی» / «گردنکشان چون رمه»، بار ستایشی و ایجازی می‌آفریند و شنونده را به پذیرش نظم سیاسی و تمجید از شاه دعوت می‌کند. با این حال، خوانش انتقادی نشان می‌دهد که چنین زبان ستایشی می‌تواند هم وسیله کنترل اجتماعی باشد و هم زمینه‌ساز مقاومت روایتی، به‌ویژه زمانی که پهلوانان مستقل مانند رستم یا سیاوش در برابر منافع شاه واکنش نشان می‌دهند.

گرفت آن زمان دست مهتر به دست

چنین گفت: کای شاه یزدان‌پرست

(4)

در این خطاب مستقیم، صفت «یزدان‌پرست» به «شاه» الصاق می‌شود و از این طریق، نوعی مشروعیت دینی نیز به مقام پادشاهی متصل می‌گردد. این همبستگی «شاه» و «دین»، یا ادعای دین‌مداری شاه، در متون حماسی ابزار قوی‌ای برای توجیه اعمال سیاسی و سرکوبگری‌های احتمالی است؛ وقتی شاه «یزدان‌پرست» خوانده می‌شود، فرمان‌های او رنگ امر مقدس به خود می‌گیرد و مخالفت با او می‌تواند معادل مخالفت با دین تلقی شود (18). از منظر تحلیل گفتمانی، چنین ترکیبی نشان می‌دهد که متن چگونه از هم‌پوشانی نمادهای مذهبی و سیاسی برای تقویت مشروعیت مرکز

استفاده می‌کند؛ بدین ترتیب، زبان متن در کار نرمال‌سازی قدرت شاه نقش محوری دارد (5). در عین حال، وزن این صفت در گفت‌وگو ممکن است نقاب اخلاقی بر برخی از تصمیم‌های سیاسی بگذارد؛ یعنی استناد به یزدان گاه به‌مثابه پوششی برای سیاست عمل می‌کند و خوانش انتقادی باید پیوند میان ادعای دینی و کنش‌های سیاسی را آشکار سازد.

سپهد بروها پر از تاب کرد

به شاه جهان گفت: زین بازگرد

(4)

این ساخت خبری که در آن فاعل «شاه جهان» به‌طور مستقیم مورد خطاب قرار گرفته، نشان‌دهنده کارکرد میانجیانه زبان در زمان بحران است. عبارت «شاه جهان» یک لقب عالی، است که هم وسعت ارضی و هم عظمت نمادین شاه را نشان می‌دهد؛ چنین نام‌گذاری‌ای عمل مرکزگرایی را قاطعانه تقویت می‌کند و پیام هنجاری متن را بارز می‌سازد: هرگاه «شاه جهان» سخن گوید، جمع باید گوش فرا دهد. تحلیل گفتمانی نشان می‌دهد که این‌گونه فراخوان‌ها، نظم هنجاری را دوباره تولید می‌کنند و نقش شاه را در تنظیم سیاست و قضا آشکار می‌سازند (7). در سطح سبکی، فعل خبری «گفت» با صفت تکمیلی «زین بازگرد» ترکیب می‌شود تا هم بازگشت نظم و هم تأکید اخلاقی را القا کند؛ به‌این‌ترتیب، زبان در خدمت استقرار اقتدار و بازنمایی بازگشت توازن اجتماعی قرار می‌گیرد (17). خوانش انتقادی می‌تواند نشان دهد که چگونه این فراخوان‌ها گاهی به‌عنوان ابزار مشروعیت‌بخشی گفتاری به کار می‌روند و اختلافات محلی یا پهلوانی را به سطح اطاعت عمومی تقلیل می‌دهند.

پشین بود از تخمه کیقباد

خردمند شاهی دلش پر ز داد

(4)

در این بیت، واژه «شاهی» به همراه صفت «خردمند» و حالت «دلش پر ز داد»، تصویر ایده‌آل پادشاهی را ترسیم می‌کند: شاه خردمند، حافظ داد و عدالت است. این تصویر ایدئال در گفتمان حماسی نقش مهمی دارد؛ زیرا مشروعیت اخلاقی شاه را بر پایه خرد و داد استوار می‌سازد (6). در سطح سبک‌شناسی، هم‌نهادی «خردمند» و «شاهی» یک قید ارزشی می‌آفریند که خواننده را به پذیرش این الگوی اخلاقی دعوت می‌کند؛ این نوع گزاره‌ها عملکرد تنظیم‌گرایانه دارند و توقعات اجتماعی از پادشاه را شکل می‌دهند؛ به‌ویژه در متونی که تضاد میان شاهان مختلف و پهلوانان برجسته است (5). با این همه، تحلیل گفتمانی نشان می‌دهد که متن هم‌زمان این آرمان را تبلیغ می‌کند و از طریق نمایه‌سازی برخی شاهان که خلاف این معیار رفتار کرده‌اند، مثلاً کاووس، امکان نقد و فاصله‌گذاری اخلاقی را نیز باز می‌گذارد؛ بنابراین، واژه «شاه» در متن هم نماد قدرت است و هم معیار سنجش آن قدرت.

در این نمونه‌های انتخابی از دو داستان اصلی مورد پژوهش، «شاه» به چند نقش محوری تبدیل می‌شود: نمادی از مرکز قدرت سیاسی، حامل مشروعیت دینی، هنگامی که با صفتهایی چون «یزدان‌پرست» همراه شود، مؤکد آرمان اخلاقی عدالت، شاه خردمند، و عاملی که زبان متن از طریق آن نظم اجتماعی را تولید و بازتولید می‌کند. از منظر سبک‌شناسی گفتمانی، زبان مربوط به «شاه» معمولاً ایجاز ستایشی، صفت‌محوری مشروعیت‌بخش و ساختارهای خبری قدرت‌محور را به کار می‌گیرد تا مراتب اجتماعی را طبیعی و بدیهی جلوه دهد؛ در عین حال، متن مکان‌هایی برای نقد این نظم نیز فراهم می‌آورد. تضاد مکرر میان «شاه» و «پهلوان»، قلمرو قدرت سیاسی در برابر مشروعیت اخلاقی / فردی پهلوان، محور مهمی است که در تحلیل گفتمان انتقادی باید برجسته شود، زیرا از دل همین تقابل است که تراژدی‌ها و پرسش‌های اخلاقی در شاهنامه نشأت می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با رویکرد سبک‌شناسی گفتمانی و با تمرکز بر داستان رستم و اسفندیار، نشان داد که شاهنامه فردوسی متنی چندلایه، اندیشه‌محور و عمیقاً ایدئولوژیک است که در آن زبان، روایت و گفتمان به صورت نظام‌مند در خدمت تولید معنا قرار می‌گیرند. بررسی لایه زبانی آشکار ساخت که واژگان کلیدی چون بخت، خرد، دین، یزدان، شاه، پهلوان و واژگان حماسی نه به صورت تصادفی، بلکه آگاهانه و هدفمند به کار رفته‌اند و هر یک حامل بار معنایی، ارزشی و ایدئولوژیک خاصی هستند. فردوسی از طریق بسامد این واژگان، شبکه‌ای مفهومی می‌سازد که which is associated with obedience, divine mission, institutional power, and the legitimizing force of kingship. The theoretical foundation of the research draws on discourse stylistics and critical discourse analysis, especially the view that textual structures are inseparable from social relations, ideological formations, and historically situated practices of meaning-making (1). From this perspective, the linguistic surface of the poem is not a decorative layer but the first visible level through which deeper ideological and cultural structures can be reconstructed. The *Shahnameh* has repeatedly been interpreted as a work in which myth, history, national memory, and ethical reflection intersect (7, 11, 17); therefore, the analysis of its key words can reveal how Ferdowsi constructs the conceptual universe of epic narration through recurring lexical signs.

Methodologically, the research adopts a descriptive-analytical approach and relies on close textual analysis within the framework of

در آن قدرت سیاسی، مشروعیت دینی، اخلاق پهلوانی و سرنوشت انسانی به طور پیوسته با یکدیگر در تعامل و تقابل‌اند. همچنین تحلیل نوع جمله‌ها، افعال و زمان‌های روایی نشان داد که زبان شاهنامه زبانی خنثی نیست، بلکه زبانی کنش‌مند است که از طریق فرمان، نهی، پرسش، سوگند و افعال امری، روابط قدرت و جایگاه اجتماعی شخصیت‌ها را تثبیت یا به چالش می‌کشد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study examines discourse analysis based on the linguistic layer in the epic section of Ferdowsi's *Shahnameh*, with particular emphasis on the frequency and semantic-ideological impact of key lexical items in the story of Rostam and Esfandiar. The study is grounded in the premise that the *Shahnameh* is not merely a literary monument or a national epic, but a complex historical-cultural discourse in which language functions as a medium for representing value systems, ideological tensions, political legitimacy, heroic ethics, and the tragic confrontation between individual agency and supra-individual structures of power. Within this framework, the story of Rostam and Esfandiar occupies a privileged position because it brings together two major discursive orders: the heroic discourse represented by Rostam, which is associated with experience, freedom, honor, wisdom, and ethical autonomy, and the royal-religious discourse represented by Esfandiar,

discourse stylistics. The selected verses from the story of Rostam and Esfandiar are examined with attention to the frequency, contextual distribution, and semantic function of key words such as "fate," "wisdom," "religion," "God," "king," and "hero." These lexical items are treated as discourse markers rather than isolated poetic expressions, because their recurrence contributes to the formation of a coherent conceptual network that structures the reader's understanding of power, legitimacy, morality, and destiny. The study also considers sentence types, verbal forms, imperative and prohibitive structures, oaths, questions, and evaluative expressions, because these linguistic choices shape the social positioning of the characters and reveal the tensions between command and persuasion, obedience and resistance, royal authority and heroic autonomy. In this sense, the study benefits from Halliday's systemic-functional view of language, according to which language simultaneously performs ideational, interpersonal, and textual functions, and linguistic choices are related to the social and situational context in which meaning is produced (2). The linguistic layer is therefore understood as the foundational level of stylistic-discursive analysis: it includes lexical selection, repetition, syntactic arrangement, rhetorical devices, and the distribution of verbal agency. Such an approach is particularly suitable for the *Shahnameh*, because Ferdowsi's poetic language is highly structured, value-laden, and culturally

encoded, and its stylistic patterns are closely related to its ethical and ideological concerns (3, 6).

The findings show that the word "fate" functions as one of the most important semantic nuclei in the epic discourse of the story. In Ferdowsi's narrative system, fate is not merely a synonym for chance or blind accident; rather, it operates at the boundary between divine destiny, cosmic order, and the consequences of human action. Its repeated appearance in moments of crisis and turning points gives it a central role in the construction of tragic meaning. Through this word, the poem negotiates the relationship between human will and predetermined order, especially in situations where heroic agency appears powerful but ultimately limited. In the story of Rostam and Esfandiar, fate does not erase responsibility; instead, it intensifies the tragic weight of decision-making by showing that characters act within a world where political command, religious duty, heroic honor, and cosmic destiny intersect. The word "wisdom" is equally central and functions as the ethical axis of the narrative. Ferdowsi's discourse repeatedly presents wisdom as the highest measure of judgment, superior to physical strength, royal command, and impulsive anger. Rostam's language often appeals to wisdom as a criterion of right action, while Esfandiar's tragedy partly emerges from the contradiction between his claim to wisdom and his practical submission to royal authority. This contrast confirms that in the *Shahnameh*,

wisdom is not a purely intellectual faculty but an ethical and social principle that regulates power and restrains destructive action (8, 10). The recurrence of wisdom-related vocabulary thus establishes a discursive opposition between reflective heroism and rigid obedience, between ethical discernment and institutional compulsion.

Another major finding concerns the ideological function of the word "religion." In the story of Esfandiar, religion is not merely a personal belief or spiritual orientation; it becomes a public discourse of legitimacy, identity, and authority. Esfandiar defines his mission through religion, and his self-representation depends on the idea that his battles and commands serve a sacred order. However, the narrative does not present this religious discourse in a simple or one-dimensional way. On the one hand, religion is associated with cosmic order, moral purpose, and the struggle against demonic forces; on the other hand, it becomes entangled with royal power and political obedience. This ambiguity is crucial, because the tragedy of Esfandiar arises precisely from the fusion of religious duty with the command of *شتاسپ*. In contrast, Rostam's position suggests a more inward, wisdom-based understanding of ethical duty, one that does not reduce righteousness to obedience to the king. The word "king" also plays a decisive role in the linguistic construction of power. In the *Shahnameh*, the king is not a stable or unproblematic figure: kingship can

signify order, justice, divine favor, and social stability, but it can also become the source of error, tyranny, and catastrophe. The repeated use of royal titles, honorific expressions, and legitimizing adjectives shows how language naturalizes hierarchy and constructs political authority. Yet Ferdowsi's discourse simultaneously opens the possibility of critique by showing that royal legitimacy depends on wisdom, justice, and moral restraint (9, 12, 18). Thus, the lexical field of kingship becomes a site of ideological struggle rather than a simple affirmation of monarchy.

The study further demonstrates that the language of the *Shahnameh* is performative and action-oriented. It does not merely describe events; it participates in the production of social relations. Commands, prohibitions, warnings, oaths, questions, and direct addresses are among the linguistic forms through which characters position themselves and others within structures of power. Rostam's speech frequently uses advice, warning, and ethical reasoning to challenge the absolutism of Esfandiar's mission, while Esfandiar's speech often relies on obligation, divine justification, and royal command. This difference in speech patterns reveals two competing discursive formations: one dialogic, experiential, and ethically reflective; the other authoritative, mission-oriented, and politically sanctioned. The analysis of verbal forms and sentence types therefore confirms that the linguistic layer is inseparable from the ideological layer. Even

apparently simple lexical choices contribute to the construction of social hierarchy and moral evaluation. From the perspective of discourse stylistics, Ferdowsi's repeated use of key words does not merely create poetic cohesion; it produces a conceptual order in which fate, wisdom, religion, kingship, and heroism define and contest one another. The story of Rostam and Esfandiar is therefore not only a heroic confrontation between two great warriors, but a discursive confrontation between two models of legitimacy and two understandings of moral action. This interpretation is consistent with readings of the *Shahnameh* that emphasize its layered structure, its fusion of myth and history, and its constant engagement with the ethics of power (13-16).

In conclusion, the research shows that the linguistic layer of the story of Rostam and Esfandiar provides a reliable entry point into the deeper discursive and ideological structure of the *Shahnameh*. The frequency and placement of key words reveal that Ferdowsi's epic language is carefully organized and conceptually charged. Words such as fate, wisdom, religion, king, God, and hero are not accidental poetic elements; they are central signs through which the poem constructs its tragic vision of human life, political authority, and ethical responsibility. The study concludes that Ferdowsi's language is not neutral, passive, or merely ornamental. It is an active discursive force that establishes, questions, and sometimes destabilizes relations of power. Through the linguistic distribution of

command, counsel, warning, oath, and judgment, the story transforms heroic conflict into a profound meditation on authority, obedience, wisdom, and destiny. The confrontation between Rostam and Esfandiar therefore gains its enduring significance not only from its dramatic plot, but from the linguistic and ideological density through which Ferdowsi turns an epic battle into a multilayered reflection on the limits of power and the tragic consequences of separating command from wisdom.

References

1. Fairclough N. Critical Discourse Analysis. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, Office of Media Studies and Development; 2000.
2. Halliday M. Language, Context, and Text. Tehran: Elmi Publishing; 2017.
3. Shafiei Kadkani M. The Language of Poetry in Sufi Prose: An Introduction to the Stylistics of Mystical Vision. Tehran: Sokhan Publications; 2014.
4. Ferdowsi A. Shahnameh: Books Two and Five. Khaleghi Motlagh J, editor. Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia; 2014.
5. Safa Z. History of Literature in Iran. Tehran: Ferdows Publications; 1984.
6. Shamisa S. A Look at the Shahnameh. Tehran: Ferdows; 2004.
7. Khaleghi Motlagh J. An Introduction to the Study of the Shahnameh. Tehran: Shahnameh Foundation; 1999.
8. Mohammadi H. The Narrative Structure of the Shahnameh. Tehran: Qatreh; 2007.
9. Kia M. The Discourse of Power in the Shahnameh. Shiraz: Navid-e Shiraz; 2010.
10. Zarrinkoub A. A Meeting with People of Letters. Tehran: Amir Kabir; 1995.
11. Dadbeh A. Epic and Epic-Writing in Iran. Tehran: Sokhan; 2001.
12. Khansari A. Ideology and Language in the Shahnameh. Tehran: Agah; 2013.
13. Sattari J. Mythological Figures in the Shahnameh. Tehran: Markaz; 2002.
14. Zarrinkoub A. The Child of Iran. Tehran: Sokhan; 2001.
15. Khaleghi Motlagh J. From Myth to History. Tehran: Sokhan Publications; 2005.

16. Movahed M. Essays on the Shahnameh. Tehran: Karnameh Publishing; 2010.
17. Bahar M. Studies in Myths and Epic. Tehran: Tous Publishing; 1990.
18. Zibaipour A. Religion and Politics in Persian Literature. Tehran: Nashr-e Markaz; 1998.